

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران
(اقلیت)

خردادماه ۱۳۶۸

سال یازدهم شماره ۲۳۴

گزارش سیاسی و تشکیلاتی کمیته اجرایی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)

به دومین کنفرانس سازمان

بقا!

های امپریالیست و تعمیق روزافزون بحران اقتصادی را در یک دوران طولانی ترین می توان به وضوح مشاهده کرد. نرخ رشد تولید ناخالص داخلی کشورهای امپریالیست که طی سالهای ۷۳-۶۳ بطور متوسط ۵/۱ درصد بود، در فاصله میان سالهای ۸۰-۱۹۷۳ به ۲/۵ درصد و در سالهای ۸۵ تا ۸۸ به ۲/۳ درصد کاهش یافت. این ارقام بخوبی رکود مزمن و زوال روزافزون اقتصاد کشورهای امپریالیست را نشان میدهند. با این تشدید و خاستن وضع اقتصادی شرایط معیشتی کارگران دشوارتر شده است. مطابق ارقام رسمی که طبیعتاً بازگوکننده تمام حقیقت نیست نرخ بیکاری در تمام کشورهای امپریالیست بطور متوسط ۸ درصد در کشورهای عضو سازمان مشترک ۱۰/۹ درصد است. تعداد بیکاران تمام وقت کشورهای امپریالیست به حدود ۲۶ میلیون نفر بالغ می گردند که در این میان سهم بزرگ را ۱۶ میلیون نفر می باشد. بعلاوه، بوزروازی برای تحمیل هرچه بیشتر بار بحران به دوش کارگران، طی سالهای اخیر امکانات مربوط به رفاه و تامین اجتماعی کارگران را محدودتر نموده است.

توام با وخامت روزافزون وضع اقتصادی و تعمیق رکود بحران، امپریالیسم بنا بر سیاست ارتجاعی اش گرایش بیشتری به ارتجاع سیاسی و میلیتاریسم از خود نشان داده است. بوزروازی در صفحه ۴

گزارش سیاسی و تشکیلاتی کمیته اجرایی به دومین کنفرانس سازمان با بررسی اوضاع جهانی آغاز می گردد. سپس اوضاع اقتصادی و سیاسی ایران مورد بحث قرار می گیرد و در پایان گزارش تشکیلاتی ارائه میشود.

مختصاً عمومی اوضاع سیاسی جهان طی دوران پس از نخستین کنفرانس سازمان، در اساس منتج از همان شرایط عینی و تضادهای بنیادین است که زائیده عرصه ضریمت با همه امپریالیسم و انقلابات تپروتری می باشند. دنیای سرمایه داری که اکنون سالهاست در چنگال یک بحران عمومی و همه جانبه دستوپای می زند و دوران احتضار خود را می گذراند با انبوهی از معضلات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و تضادهای لاینحل روبروست.

طی چند سال اخیر وضعیت اقتصادی جهان سرمایه داری به وخامت بیشتری گرایده و بحران اقتصادی ژرفتر شده است. نرخ رشد تولید ناخالص داخلی به رقم پهبودنسی سال ۱۹۸۴ پیوسته کاهش نشان می دهد. در حالیکه در ۱۹۸۴ این نرخ رشد در کشورهای اردوگاه امپریالیسم بطور متوسط ۴/۹ درصد بود، در سال ۱۹۸۵ به ۳/۲ درصد، در ۱۹۸۶ به ۲/۷ درصد، در ۱۹۸۷ به ۳/۱ درصد و در ۱۹۸۸ به ۲/۸ درصد کاهش یافت. طی همین مدت این نرخ رشد در آمریکا از ۶/۸ درصد به ۲/۷ درصد کاهش یافته است. زوال روزافزون اقتصاد کشور-

گزارش سیاسی و تشکیلاتی کمیته اجرایی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت) به دومین کنفرانس سازمان

امپریالیست در پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری تعرض گسترده ای را به دست آورده است. دمکراتیک طبقه کارگر سازمان داده است. زلشده گرایشها و تجریبات تاغاشیستی در اغلب کشورهای امپریالیستی بویژه طی دو سال اخیر خود جلوه دیگری از گرایش روزافزون بورژوازی انحصاری به ارتجاع سیاسی نرشراپیتی است که اوضاع اقتصادی مداوماً وخیم تر میشود. علاوه بر ایسن، امپریالیسم بمنظور تحقق اهداف غارتگرانه، استثمارگران و تجارانه خود بر دانه و بعداً سیاستهای میلیتاریستی اش افزوده است. امپریالیسم در تلاش است تا با تشدید میلیتاریسم از یکسویه مقابله با اوضاع وخیم اقتصادی و رکود مداوم بر خیزد و از سوی دیگر این میلیتاریسم را در خدمت اهداف فوسیاستهای توسعه طلبانه و تجار و زکارانه تشدید کند. بر همین مبناست که هزینه های نظامی امپریالیسم آمریکا از ۸۷/۹۱ میلیارد دلار در ۱۹۸۰ به بیش از ۳۰۰ میلیارد دلار در ۱۹۸۸ افزایش یافته است. کشورهای امپریالیستی دیگر نیز به همین منوال هزینه های نظامی و تسلیحاتی خود را افزایش داده اند. سواى خطراتی که این رشد میلیتاریسم برای عموم بشریت در پی خواهد داشت، هم اکنون طبقه کارگران کشورهای ما با پدیدار این هزینه های کلان را بردوش بکشد. همه این عوامل اقتصادی و سیاسی، شرایط زندگی طبقه کارگر را دشوارتر نموده و تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی را تشدید نموده است. این تشدید تضاد، خود را در رشد روزافزون اعتراضات طبقه کارگر و وسعت گرفتن دامنه اعتصابات و تظاهرات تارک رگری در کشورهای سرمایه داری بویژه فرانسه، آلمان، انگلیس، اسپانیا و غیره نشان داده است. جنبش های دمکراتیک ضد جنگ و سلاحهای هسته ای که در پیشاپیش آنها طبقه کارگر قرار دارد، نیز جلوه دیگری از مبارزه علیه سیاستهای میلیتاریستی و ارتجاعی بورژوازی انحصاری است.

به موازات تشدید رکود و خا متروزا فزون اوضاع اقتصادی، تضاد میان انحصارات بین المللی و بلوک بندیهای امپریالیستی برای تجدید تقسیم بازارهای موجود و صدور سرمایه های متراکم شده برای تخفیف بحران، تشدید شده و بر دامنه مضامعات آنها افزوده شده است. امپریالیسم آمریکا که در دوران پس از جنگ جهانی دوم به صورت قدرت بلامنازع اقتصادی و سیاسی اردوگاه امپریالیستی در آمده بود و حتی بخشهایی از بازارهای اروپائی را تحت سیطره خود در آورده بود، علیرغم اینکه هنوز سرکردگی خود را در اردوگاه امپریالیسم حفظ کرده است، اما طی سالهای اخیر بویژه از اوائل دهه هشتاد موقعیت گذشته خود را تا حدودی از دست داده و تضعیف شده است.

امپریالیسم آمریکا نه فقط در جنگل یکسر کسود اقتصادی گرفتار گردیده بلکه به تبع آن در عرصه های مالی و تجاری نیز با یک بحران روبروست. ارزش دلار طی سالهای اخیر مداوماً کاهش یافته است. کسری بودجه در ۱۹۸۸ به ۱۵۵ میلیارد دلار رسید. کسری ترازی بازرگانی به ۲۶۸ میلیارد دلار رسیده است. تحت چنین شرایطی امپریالیسم آمریکا نه فقط بر تلاش است با زارهای راکه تحت سیطره انحصارات آمریکا نشی قرار دارند حفظ نماید بلکه با توسل به سیاستهای مختلفه اقتصادی می کوشد بخشی از بار بحران خود را به دوش رقیب امپریالیست اروپائی و ژاپنی بیاندازد. اما انحصارات اروپائی و ژاپنی نه فقط در برابرین تلاشهای امپریالیسم آمریکا بمقابله برخاسته اند بلکه سهم بیشتری از بازار جهانی را طلب میکنند. رقابت میان گروه بندیهای امپریالیستی طی دو سال اخیر به مرحله ای رسیده که آنها آشکارا از یک جنگ تجاری سخن میمان آورند. اکنون کشورهاى عضوبازار مشترک اروپا یک بلوک بندى امپریالیستی نیرومندی را در برابر امپریالیسم آمریکا و ژاپن تشکیل داده و با طرح بازار واحد اروپائی خود را برای یک مقابله جدی تروحا در آماده می کنند. امپریالیسم ژاپن نیز علیرغم اینکه طی چند سال گذشته بخشی از بازارهای انحصارات اروپائی و آمریکائی را قبضه کرده است، اما به بازارهای موجود قانع نیست و در پی کسب سهم بیشتری از بازار جهانی است. ایسن حقایق نشان میدهد که تضاد میان بلوک بندیهای امپریالیستی در حال تشدید شدن است.

توأم با تشدید تضاد میان بورژوازی و پرولتاریا در کشورهای امپریالیست و نیز تشدید تضادهای درونی اردوگاه امپریالیسم و انحصارات بین المللی، تضاد دیگری در مقیاس جهانی عمل می کند که بر روند تحولات جهانی و سیاستهای بین المللی تا شیره مسلم و برجسته ای دارد و آن تضاد میان اردوگاه سوسالیسم و اردوگاه امپریالیسم است. در حالیکه امپریالیسم در نتیجه خاد شدن تضادهای موجود در هر کشور و امپریالیسم و نیز کلیتاً اردوگاه امپریالیسم پیش از پیش به ارتجاع سیاسی و میلیتاریسم روی می آورد، سیاستهای ارتجاعی خود را علیه اردوگاه سوسالیسم تشدید نموده و به آن اشکال تعرضی بخشیده است. این سیاست امپریالیستی که در اساس از ماهیت ارتجاعی امپریالیسم و تضاد آشتی ناپذیر آن با اردوگاه سوسالیسم ناشی می گردد، نرشراپیت کنونی بویژه از آنچه اشکال تعرضی خود گرفته که اردوگاه سوسالیسم در نتیجه یک رشته مسائل که ناشی از رشد انحرافات در کشورهای سوسالیستی است، بموضعى تدافعی در غلطیده است.

واقعیت این است که رشد انحرافات در کشورهای اردوگاه سوسالیسم طی چند دهه گذشته که مشخصاً به دوران خروش چف بازمیگردد منجر به رشد چنان تضادهائی شده است که هم اکنون برخی کشورهای سوسالیستی با یک بحران سیاسی روبرو هستند. آنها نه فقط درگیر معضلات ناشی از این انحرافات می باشند بلکه در عرصه سیاست خارجی نیز به یک سیاست سازشکارانه و حتی راست تر از گذشته روی آورده اند. در پیشاپیش این کشورها اتحاد شوروی قرار دارد که تحت رهبری حزب کمونیست و گوربا چف در تلاش است تا تضاد میان خود را با امپریالیسم بهبود بخشد و از حد تضاد میان دوا ردوگاه بگذرد. گذشته از این تضادها تضاد در میان دوا ردوگاه سلاح هسته ای که از حمایت عموم کارگران و زحمتکشان سراسر جهان برخوردار است و طبیعتاً از جانب هر نیروی انقلابی مورد تأیید و پشتیبانی قرار می گیرد، جوانب دیگر سیاست خارجی جدیداً تضاد دجما هیر شوروی که بر مبنای فرمول برسمیت شناختن منافع متقابل یعنی حصول توافق با امپریالیسم و برسمیت شناختن منافع غارتگرانه و تجار و زکارانه آن تنظیم شده است، نه فقط تا شیرا تمنفی برر شد انقلابی تهرولتری و جنبشهای رهاى بخش خلقها و ملت های تحت مستم بر جای خواهد گذاشت، بلکه به سیاستهای ارتجاعی امپریالیسم علیه اردوگاه سوسالیسم میدان داده است. امپریالیسم بر دامنه سیاستهای تعرضی خود علیه اردوگاه افزوده است. لذا تضاد میان دوا ردوگاه نتوانسته و نمی تواند تخفیف یابد. تجربه چین نیز از رزترین گواه این حقیقت است. علیرغم امتیازات متعددی که چین توأم با سیاستهای اپورتونیستی و راست روانه خود به امپریالیست ها داده بود بعضی اینکه با دست کشیدن از ستراتژی سه جهان در جهت بهبود مناسبات خود با کشورهای اردوگاه سوسالیسم بویژه اتحاد دجما هیر شوروی گام برداشت، تضاد میان این کشور با دول امپریالیست بویژه امپریالیسم آمریکا حا دگرید، امپریالیسم آمریکا با تمام قوا به پشتیبانی از جریان ناتی بر خاسته که خواستار رباط و گسترش فرمها یعنی رباط دامنه مناسبات سرمایه داری و لیبرالیسم سیاسی بودند. بنا بر این امتیازاتی که کشورهای سوسالیستی بویژه اتحاد شوروی طی دو سال گذشته در زمینه سیاست خارجی به امپریالیسم داده اند نه تنها نمی تواند تضاد میان دوا ردوگاه را که دارای خصلت آنتا گونیستی است تخفیف دهد بلکه با میدان دادن به تعرض امپریالیسم، این تضاد را تشدید خواهد کرد.

وبالآخره در بررسی اوضاع سیاسی جهان و تضادهائی که از ماهیت عصر کنونی ناشی میگردند



با یدبه تشدیدتفادمان امپریالیسم و خلقهای کشورهای تحتسلطه و وابسته اشاره کرد. امپریا- لیسیم که در جنگل یکبحران همه جانبه گرفتار است، بر نامه و ابعا دغارتگریهای خود در کشورهای تحتسلطه و وابسته افزوده است و میکوشد از طریق غارت و چپاول و استثمار کارگران و زحمتکشان این کشورها بحرانهای خود را تخفیف دهد و از حدت تضادهای درونی خود بکاهد. صدور سرمایه های امپریالیستی به کشورهای تحتسلطه و وابسته با چنان ابعادی از غارت و استثمار همراه است که مطابق محاسبات سازمانهای بین المللی، طی یک دوره کوتاه ۸ ساله، انحصارات امپریالیستی در ازاء هر دلار سرمایه گذاری در کشورهای فوق الذکر بطور متوسط دودلار سود برده اند. به علاوه انحصارات بین المللی از اوائل دهه ۸۰ مدواما قیمت مواد اولیه، محصولات کشاورزی و تولیدات معدنی را کاهش داده که این کاهش تنها در فاصله دو سال به ۲۰ درصد رسیده است.

کشورهای تحتسلطه و وابسته که در تقسیم کار سیستم جهانی اقتصاد امپریالیستی نقش تولیدکننده مواد اولیه و خام را بر عهده دارند و اساسا درآمد آنها متکی به یک یا دو محصول می باشد، از این طریق نیز در معرض غارت و چپاول انحصارات بین المللی قرار گرفته اند. اما مسئله تنها بهمین جا ختم نمی شود. امپریالیستها از طریق صدور سرمایه های استقراری به کشورهای تحتسلطه که با نرخ بهره سنگین همراه است و اغلب نیز در جهت حفظ سلطه امپریالیسم خرج میشود، سودهای بسیار کلانی بجیب زده و میزنند. رقم بددهی کشورهای عقبمانده به دول وانحصارات امپریالیستی که در ۱۹۷۰ به ۱۸۰ میلیارد دلار رسیده بود، در یک دوره دهساله به بیش از ۵ برابر افزایش یافت و در ۱۹۸۰ به ۱۰۰۰ میلیارد دلار رسید. هم اکنون رقم این بددهی از ۱۲۰۰ میلیارد دلار نیز تجاوز کرده است. با راهی این غارت و چپاول امپریالیستی بردش کارگران و زحمتکشان کشورهای تحتسلطه و وابسته قرار دارد که توسط انحصارات امپریالیستی و بورژوازی داخلی کشورهای فوق الذکر به شدیدترین وجه ممکن استثمار میشوند و با فقر و بدبختی غیر قابل تصویری دست به گریبانند. امپریالیسم نه فقط به غارت و چپاول و استثمار خلقهای کشورهای تحتسلطه می پردازد بلکه از طریق بورژوازی وابسته داخلی و رژیم های دست نشانده و ارتجاعی به سرکوب توده های مردم می پردازد. این مجموعه سیاستهای غارتگران، استثمارگران، تجار و کلرانه و سرکوبگران امپریالیسم، تضاد میان خلقها و ملت های کشورهای تحتسلطه و وابسته را با امپریالیسم تشدید و اندها نموده و بر درهای بخش خلقهای این کشورها علیه امپریالیسم و ارتجاع داخلی پیوسته اعتلاء یافته است. امپریالیسم که علیرغم استفاده از تمام ابزارهای نظامی و سرکوب، ناتوان است که این بددهی عظیم جنبشهای

رهاش بخش نشان داده و مکرر با شکست روبرو شده است، با خیرا علاوه بر مداخله مستقیم و غیر مستقیم نظامی، و حمایت از رژیم های ارتجاعی، تلاش نموده است تا با توسل به سیاست باصلاح لیبرالیزاسیون در برخی از کشورهای وابسته، تعویض دیکتاتورهای عربی با دیکتاتورهای پوشیده، یا بین تضاد را تخفیف دهد و از ادامه اعتلاء جنبشهای رهاش بخش بکاهد. اما تجربه در گذشته نیز نشان داده است که این ماورامپریالیسم برای فریب خلقهای کشورهای تحتسلطه و تخفیف تضاد میان خلق و امپریالیسم نرا یس کشورهای کارساز نبوده و نیست. ما نام که امپریالیسم به غارت و چپاول و استثمار خود ادامه میدهد یعنی ما نام که امپریالیسم وجود دارد، این تضادها و ما تشدید میشود.

در نتیجه مجموعه شرایط سیاسی جهان و تشدید تضادها و بحرانهای نظام امپریالیستی، هم اکنون مناطق وسیعی از جهان به کانونهای بحران تبدیل شده اند. این کانون های بحران انقلابی هم اکنون در تعدادی از کشورهای آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا به رشد و اعتلاء یکرشته انقلابی تا انجامیده است. امپریالیسم در آمریکای مرکزی و جنوبی با یک موج نیرومند از جنبش های رهاش بخش روبروست. این جنبشها در تعدادی از این کشورها به شکل جنبشهای مسلحانه توده ای درآمده اند. پس از نیگاراگوئه اکنون جنبش مسلحانه خلق السالوا دور در این قاره پیشتر می باشد. در آسیا جنبش انقلابی خلق فیلیپین علیرغم مانورهای فریبکارانه و سرکوبگرانه امپریالیسم و بورژوازی داخلی در حال رشد و اعتلاء است. افغانستان همچنان خاری در چشم امپریالیسم و تمامی مرتجعین منطقه است. علیرغم خروج نیروهای شوروی از افغانستان، تمام تلاشهای مرتجعین سراسر جهان برای سرنگونی نیروهای ضد امپریالیست و دمکرات در این کشور، و حمایت بی دریغ مادی، تسلیحاتی، تبلیغاتی و سیاسی امپریالیسم و ارتجاع منطقه بویژه رژیمهای ایران، عربستان و پاکستان از ضد انقلابیون افغان، مفاومت و استوایدگی خلق قهرمان افغانستان ابعا جدیدی بخود گرفته است و امپریالیسم با زهم با شکستهای دیگری روبرو شده است. در خاورمیانه، جنبش انقلابی خلق فلسطین طی دو سال گذشته از اعتلاء جدیدی برخوردار شده و قیام همگانی توده ای در مناطق اشغالی که متجاوزان زکیسال تداوم یافته و حمایت و پشتیبانی افکار عمومی را نیز در مقیاس جهانی برانگیخته، به مرحله ای رسیده است که حتی امپریالیسم و رژیم صهیونیستی اسرائیل را نیز به چاره جوئی واداشته است. مسئله تشکیل دولت مستقل فلسطینی که به تصویب پارلمان در تبعید فلسطین رسید، هر چند گام محدودی در جهت احقاق حقوق مردم فلسطین و حق تعیین سرنوشت آنها محسوب می گردد، اما قطعا سر

فلسطین محسوب می گردد. در بن مجموعه تحولاتی که اخیرا در جهت رشد و اعتلاء جنبشهای انقلابی در منطقه خاورمیانه صورت گرفته است به یک عامل مهم تیزباید اشاره کرد و آن تضعیف روز افزون جنبش های پان اسلامیستی در مقابل است. چندان گذشته است، شکستهای روز افزون پان اسلامیسم و بر ملا گشتن هر چه بیشتر ما هیبت ارتجاعی آن بویژه در پایگاه اصلی اش ایران، این امکان را تقویت کرده است که جنبشهای مردم منطقه تحت رهبری جریان انقلابی قرار بگیرند. امپریالیسم چندین سال مداوم تلاش نمود تا از طریق پان اسلامیسم جنبشهای ضد امپریالیستی - دمکراتیک و انقلابی مردم کشورهای منطقه را با انحراف بکشد. اما اکنون این حربه نیز از دست امپریالیسم گرفته میشود.

در منطقه خاورمیانه، ایران که ده سال پیش با یک انقلاب توده ای ضربه ای سهمگین بر پیکر امپریالیسم وارد آورد، اما بدست مرتجعین پان اسلامیست از مسیر خود منحرف گردید، بار دیگر در نتیجه شرایط مساعد داخلی و بین المللی مستعدترین کشور منطقه برای یک انفجار انقلابی است. ده سال حکومت ارتجاعی جمهوری اسلامی در ایران که همراه با تشدید فقر و بدبختی، جنگ، بی حقوقی مردم و سرکوب عیان گسیخته آنها بوده است تضادهای اجتماعی را به سرحد انفجار رسانده است. طی دو سالی که از نخستین کنفرانس سازمان گذشت، صحت ارزیابی ما از اوضاع اقتصادی و سیاسی ایران علما نشان داده شد و بار دیگر این حقیقت با شتاب رسیده که تحت حاکمیت جمهوری اسلامی هیچ چشم اندازی برای بهبود اوضاع اقتصادی و سیاسی متصور نیست. بحران اقتصادی نه تنها بر طرف نشد و حتی تخفیف نیافت، بلکه مزمن تر، ژرف تر و عمیق تر گردید و از هم گسیختگی اقتصادی شدت گرفت. علیرغم اینکه یکسال از برقراری آتش بس در جبهه های جنگی گذرد، بر خلاف تبلیغات سران حکومت، رکود در صنایع و موسسات تولیدی تشدید شده است. حتی برخی از کارخانه ها و موسسات که در خدمت تامین نیازهای جنگی قرار داشتند فعالیت خود را متوقف ساخته، یا تولیدات را کاهش داده اند. امروزه کمتر کارخانه و موسسه تولیدی را میتوان سراغ گرفت که بش از نیمی از ظرفیت خود تولید داشته باشد. موسسات تولیدی یا بکل تعطیل شده و یا با ظرفیتی کمتر از ۵۰ درصد فعالیت می کنند. احتمال متوقف شدن تمام فعالیت برخی از موسسات دیگر نیز وجود دارد. روزنامه های رسمی رژیم همه روزه اخبار جدیدی از تعطیل کارخانه ها و موسسات تولیدی منتشر می کنند. مطابق اظهار نظر مقامات حکومتی ظرفیت تولید در واحدهای تولید فولاد ۶/۳ میلیون تن است. اما در حال حاضر تنها ۱/۲ میلیون تن تولید میشود. علیرغم اینکه دو سال پیش اغلب موسسات و کارخانه تصحیتی با ظرفیتی کمتر از



گزارش سیاسی و تشکیلاتی کمیته اجرائی

۵۰ درصد تولید می کردند، طی دو سال اخیر نیز از میزان تولید کاسته شده و $\frac{1}{3}$ ظرفیت قبلی خود تولید می کنند. تازه ترین ارزیابی های کارشناسان اقتصادي رژیم نشان می دهد که حداقل ارزش افزوده برای احیا عسبی فعالیت کارخانه ها و صنایعی که اساسا وابسته اند و متجاوز از ۵۰ درصد ماشین آلات، قطعات یدکی، مواد خام و قطعات پیش ساخته مورد لزوم را باید از طریق انحصارات بین المللی تامین کنند، متجاوز از ۸ میلیارد دلار است. طی دو سال گذشته کمتر از یک میلیارد دلار به این امر اختصاص داده شده است. اکنون نیز اگر حد اکثر در آمار ارزی پیش بینی شده در سال جاری که نزدیک به ۱۰ میلیارد دلار برآورد شده است، تامین گردد، این مبلغ عمدتا صرف هزینه های جاری دولت، ماشین نظامی و سرکوب و وارد کردن چند قلم کالا های مصرفی که $\frac{2}{3}$ میلیارد دلار برای آن اختصاص یافته خواهد شد، لذا دیگر ارزی باقی نمی ماند که به کارخانه ها و موسسات تولیدی دیگر اختصاص یابد. البته رژیم نرتلاش است که از طریق استقرار از دولتهای امیربایستی، این حداقل ارزش را تامین کند و اوضاع اقتصادي اش را اندکی بهبود بخشد، اما تحقق این امر با توجه به اوضاع سیاسی رژیم فعلا امکان پذیر نیست. علاوه بر رژیم نرتلاش است با فروش برخی کارخانه ها و موسسات تولیدی دیگر به بخش خصوصی بمقابل به بارگود در صنایع پیدا زد اما گذشته از اینکه تضادهای نیروی رژیم مانع از انجام این برنامه شده است، سرمایه داران بخش خصوصی نیز ترجیح می دهند که در اوضاع نابسامان سیاسی و بحران اقتصادی سرمایه خود را عمدتا در بخش خدمات تبویزه تجارت به جریان اندازند. بنا بر این نه تنها طی دو سال گذشته رکود در صنایع تشدید شده است بلکه حداقل برای دو سال آینده نیز چشم انداز زیودنا و اوضاع وجود نسل دارد. بحران مالی و ورشکستگی مالی دولت خود عامل مهمی در تشدید بحران اقتصادي است. طی چند سال گذشته، رژیم برای تامین حوائج و نیازهای ماشین دولتی و جنگی خود بخش عظیمی از ثروتهای جامعه را بر باد داد. با این وجود با کسر بودجه های کلان روبرو بوده است که آنرا از طریق استقرار ازبنا نگاهداشتن اسکناس بدون پشتوانه تامین نمود. گذشته از صدها میلیارد تومان قروض دولت، که خود فشار عمده ای بر دوش توده های مردم بوده است، کاهش درآمدهای ناشی از زفت سبب شد که رژیم نتواند حتی هزینه های روزمره دستگاه دولتی خود را تامین کند، لذا از طریق افزایش مالیاتها و دیگر ابزارهای اقتصادي این هزینه های خود را نیز از طریق فشار به توده ها تامین نموده است. بحسبان اقتصادي موجود تنها به حیطه های صنعتی و

مالی محدود نمی شود. در کشا ورزی نیز وضعیت به حدی وخیم شده است که حتی سبب زمینی و بیابان هم کمیاب شده است. تولید برنج اکنون نسبت به ۱۰ سال پیش به $\frac{1}{3}$ کاهش یافته و وضعیت تولید گندم نیز چنان وخیم است که گندم وارداتی به ۴ برابر افزایش یافته است. در چنین شرایطی وضعیت تولید محصولات نظیر بنه، چغندر قند و غیره نیز که به کمتر از ۵۰ درصد کاهش یافته، روشن است. این بحران همه جانبه اقتصادي تاثیر خود را قبل از هر چیز بر تشدید و خاست شرایط مادی زندگی کارگران، دهقانان و عموم زحمت کشان برجای گذارده است. تعداد بیگاران هم اکنون رقمی در حدود ۵ تا ۶ میلیون نفر است. علیرغم جنگا لهای تبلیغاتی رژیم در زمینه بازسازی و اشتغال، بیس از برقراری آتش بس باز هم بر تعداد بیگاران افزوده شده است. میلیونها بیگار در ایران با چنان شرایط وخیمی روبرو هستند که تصور آنهم دشوار است. وضعیت کارگرانی که هنوز مشغول بکارند نیز تا بدان حد وخیم است که اکثریت عظیم آنها از تامین حداقل معیشت محروم اند. بحران و خطر بیگاری بصورت تجربه ای در دست سرمایه داران برای تشدید استثمار کارگران درآمده است. کارگران ایران به شدیدترین وجه ممکن استثمار میشوند. در حالیکه طی دو سال گذشته قیمت اساسی ترین کالاها و ما یحتاج مورد نیاز کارگران دو برابر شده است، دستمزدها و کارگران همچنان ثابت مانده است. نا ا یعنی محیط کار به حدی است که مطابق گزارشهای رسمی سالانه ۶۰۰۰۰ نفر از کارگران کارخانه ها دچار حادثه میشوند که ۴۰۰۰۰ نفر آنها معلول میگردند. شرایط زندگی دهقانان زحمتکش نیز مداوما وخیم تر شده است. همه ساله گروه کثیری از آنها خانه خراب میشوند و به صفوف بیگاران می پیوندند. از هم پاشیدگی اوضاع اقتصادي که همراه با یک تورم فاسرگسخته است شرایط زندگی را بر عموم توده های زحمتکش بیسش از همیشه دشوار نموده است. قیمت کالاهای جناس مورد نیاز زحمتکش روز به روز افزایش می یابد. اگر اوضاع غیر همین منوال ادامه یابد، نرخ تورم که طی سال جاری از ۵۰ درصد نیز گذشته است، باز هم افزایش خواهد یافت. طی چند ماه اخیر سر دولت با زهم مالیاتهای غیر مستقیم را افزایش داده و قیمت کالاهای و خدمات تحت انحصار دولت را ۵۰ تا ۱۰۰ درصد افزایش داده است. همه چیز حاکی از تشدید و خاست شرایط زندگی کارگران و زحمتکشان ایران است. اما در حالیکه کارگران و زحمتکشان ایران تحت دشوارترین شرایط به سر می برند و با فقر مطلق و نسبی روبرو هستند، سرمایه داران، سران حکومت، مزدوران و وابستگان دستگاه دولتی روز بروز ثروتمندتر

شده اند. مطابق آماري که از سوی ارگانهای رسمی رژیم انتشار یافته است در سال ۶۲ سوم ۲۰ درصد از ثروتمندترین خانوارها از کل درآمد کشور $\frac{49}{100}$ درصد بوده و حال آنکه سهم ۸۰ درصد بقیه جمعیت نیز $\frac{50}{100}$ درصد بوده است. در سال ۱۰۰۶۳ درصد زحمتکشان $\frac{1}{3}$ درصد و ۳۰ درصد زحمتکشان ۶ درصد از کل درآمد جامعه را بخود اختصاص داده اند، در حالیکه سرمایه داران و ملاکین سهم بیشتری را نسبت به سال ۶۲ بخود اختصاص داده اند. بویژه طی دو سال اخیر وضعیت توده های زحمتکش با زهم وخیم تر شده و ثروتمندان ثروتمندتر شده اند. مطابق همیسن آمار و گزارشهای رسمی، ۴ میلیون نفر از زحمت کشان ایران ماهیانه درآمدی کمتر از ۲۰۰ تومان و ۴ میلیون نفر درآمدی کمتر از ۴۰۰ تومان دارند، در حالیکه درآمد ۴ درصد جمعیت یعنی حدود ۶۰ هزار خانوار سرمایه دار و دیگر ثروتمندان ماهیانه بیش از یکصد هزار تومان است تا گفته روشن است که میزان درآمد ماهیانه ثروتمندان طی دو سال اخیر به چند برابر افزایش یافته و درآمد گروهی از این ثروتمندان یعنی تجار، سرمایه داران صنعتی و برخی سران وابستگان دستگاه حکومتی هر ماه به چند میلیون تومان میرسد.

عمیق تر شدن شکاف میان فقرو ثروت داران جامعه تا بدان مرحله پیش رفته است که امروزه حتی مطبوعات رژیم نیز قریبا دبرمی آورند که نقد بنگی سرمایه داران بخش خصوصی که در سال ۵۹، ۴۳۰ میلیارد تومان بود در سال ۶۴ به ۸۰۰ میلیارد تومان رسیده بود، اکنون از ۱۲۰۰ میلیارد تومان نیز گذشته است. متجاوز از ۸۰ درصد از این ۱۲۰۰ میلیارد تومان در دست ۲۰ درصد صدا زافرا دجا معه است. گزارش دیگری می گوید که ۹۵ درصد از ۱۲۰۰ میلیارد تومان نقد بنگی سرمایه داران بخش خصوصی متعلق به ۳ درصد آنهاست. همه این ارقام نشان می دهد که شکاف میان فقرو ثروت داران جامعه ما سال به سال عمیق تر شده است. اما توده های مردم ایران تنها با وخامت روز افزون شرایط مادی زندگی و فقر روز افزون روبرو نیستند. شرایط زندگی معنوی آنها نیز همچون شرایط مادی زندگی شان شاق و طاقت فرسات. مردم ایران همچنان از ابتداء شی ترین حقوق مدنی و سیاسی محروم اند. جمهوری اسلامی همچنان به سیاست سرکوب و اختناق ادامه میدهد و دیکتاتوریمان و غسان گسیخته شرایط معنوی زندگی توده ها را بیش از پیش دشوار کرده است. برقراری آتش بس در جبهه های جنگنده تنها منجر به کاهش سرکوب و اختناق نگردد بلکه بالعکس جنگ خارجی

موقوف گردید تا سرکوب‌توده‌ها تشدید شود.

هنوز چند روزی از برقراری آتش بسس نگذشته بود که در مدتی کوتاه هزاران زندانبسی سیاسی دستجمعی اعدام شدند. در این قتل عام، گروهی از فعالین و هواداران سازمان نیز که با مقاومت و پایداری خود در برابر رژیم سفاک و ددمنش جمهوری اسلامی حماسه‌ها آفریده بودند به شهادت رسیدند. رژیم که در جنگ با شکست روبرو شده بود به این جنایت هولناک متوسل گردید تا بدین طریق جو روح و وحشت را بر جامعه حاکم سازد و ناراضی‌توده‌ای را مهار و کنترل کند. امروزه مردم ایران در چنگال رژیم خون‌آشام جمهوری اسلامی از هر گونه آزادی و دمکراسی محروم‌اند. اما رژیم با سلب حقوق دمکراتیک و آزادی‌های سیاسی از مردم ایران نتوانسته و نخواهد توانست مردم را از مبارزه علیه رژیم بازدارد. بالعکس هم تشدید و خاستن شرایط مادی زندگی توده‌ها و هم اختناق و سرکوب رژیم، نفرت و انزجار توده‌ای را از جمهوری اسلامی شدت بخشیده و تضاد میان توده مردم و رژیم حاکم را تشدید نموده است. طی دو سال گذشته هر چند که ناراضی‌توده‌ها و اعتراض‌توده‌های در نتیجه سرکوب‌های بیرحمانه رژیم از اشکال علنی گسترده برخوردار نبوده‌اند، با این وجود کارگران و زحمتکشان ایران به مبارزه خود ادامه داده و حتی در مواردی این مبارزه بصورت تظاهرات محدود و خیا‌بانی درآمده است. مردم دیگر نمی‌خواهند تحت بی‌وفا‌سرت‌با رژیم جمهوری اسلامی زندگی کنند. به موازات تعمیق بحران اقتصادی برداشته ناراضی‌توده مردم افزوده شده و بحران سیاسی نیز تشدید شده است. بحران حکومتی که بازتابا توانی‌های اقتصادی و سیاسی رژیم، رشد روزافزون ناراضی‌توده‌ها و تشدید تضادهای درونی هیئت‌حاکمه است، نقش مهمی در تشدید بحران سیاسی ایفا کرده است. رژیم جمهوری اسلامی بنا به ماهیت ارتجاعی و خصلت‌مذهبی‌اش نه فقط شرایط زندگی مادی و معنوی توده‌ها را دشوار نموده و تضاد آنها را با رژیم تشدید کرده است بلکه خود نیز از درون رسته تضادهای لاینحل و بحران‌های مداوم روبرو بوده است. تضادها و کشمکش‌های درونی هیئت حاکمه و جناح‌های صاحب‌قدرت آن، طی دو سال گذشته یک لحظه رژیم را آرام نگذاشته است. شکست در جنگ که در حقیقت بمعنای شکست سیاسی توده‌ها بود، توسعه طلبانه رژیم و پان‌اسلامیسم ارتجاعی بود، اختلافات درونی هیئت حاکمه را تشدید نمود. جناح بازاری‌مبارزه و سیمی را علیه جناح دولت سازمان‌نا‌دومستولیت‌شکست در جنگ‌بنا‌مانی اوضاع اقتصادی را برعهده آن قرار داد. تنها مداخله خمینی و فتاوی و موضع‌گیری‌های او و نفع جناح مسلط توانست زحمت‌بحران بکاهد. با این وجود اختلافات بقوت خود باقی ماندند و در ارگان‌های مختلف رژیم آشکارا بروز نمود.

اختلاف‌میان اکثریت مجلس ارتجاع و شورای نگهبان جلوه دیگری از این اختلافات بود که خمینی برای حل آن "مجمع تشخیص مصلحت" را علم کرد. مدتی بعد کشمکش میان منتظری و خمینی حاد گردید و با عزل منتظری از جانشینی خمینی رژیم با یک بحران جدید یعنی بحران جانشینی خمینی روبرو شد. آخرین تلاش خمینی برای حل بحران و تمرکز هر چه بیشتر قدرت در دستگاه حکومتی به اختلافات جدیدی میان جناح‌ها و دسته‌بندی‌های درونی هیئت حاکمه بر سر چگونگی تغییرات در قانون اساسی رژیم انجامید. اما هنوز این مسئله به نتیجه‌ای نرسیده بود که مرگ خمینی فرارسید و ضربه مرگبار دیگری بر پیکر پوسیده رژیم وارد آمد. خمینی که ده سال تمام در رأس جمهوری اسلامی قرار داشت و یکی از جناح‌های رترین و خون‌آشام‌ترین دیکتاتورهای عصر حاضر بود، در اواسط خردادماه مرد. مرگ خمینی قطعاً تأثیرات بسیار عظیمی بر رژیم جمهوری اسلامی و تسریع فروپاشی آن برجای خواهد گذاشت. خمینی در رأس هرم قدرت مانع از آن بوده که کشمکش‌های درونی هیئت حاکمه تمام موجودیت جمهوری اسلامی را در معرض تهدید قرار دهد.

خمینی در دستگاه حکومت‌مذهبی از چنان قدرت فوق‌العاده‌ای برخوردار بود که هیچ فرد، گروه یا جناحی از هیئت حاکمه را یا رای مقابله با او نبود. وی بنا به نقش ویژه‌ای که در دستگاه حکومتی کسب کرده بود می‌کوشید تا دل جناح‌های هیئت حاکمه را حفظ کند و خود را فراتر از همه آنها قرار دهد. اما با مرگ خمینی هیچکس از او جناح‌های هیئت حاکمه از توریته و موقعیت‌ها و برخوردار نیستند. کسی قادر به مهار جناح‌های رقیب و کنترل تضادها و کشمکش‌های آنها نیست. هر می‌که خمینی در رأس آن قرار گرفته بود، شکاف بیشتری برداشته است. سران هیئت حاکمه بلافاصله پس از مرگ خمینی با عجله کوشیدند تا جانشینی برای او دست‌وپا کنند و خاستن ناراضی‌توده‌ها را بجای او برگیرند. اما او نه از توریته خمینی در میان جناح‌های هیئت حاکمه برخوردار است و نه از نفوذ و در میان مزدوران حکومتی و وابستان حزب الله. خاستن‌های قادر نیست از نظر سیاسی نقش خمینی را ایفا کند و توازن جناح‌های حکومت را حفظ نماید. هر چند که اکنون در ظاهر همه جناح‌ها و ارگان‌های رژیم به او اظهار وفاداری کرده‌اند اما این انتخاب، اختلافات و کشمکش‌ها را در آینده‌ای نزدیک تشدید خواهد کرد. چرا که انتخاب و در حقیقت تقویت جناح بازاری‌محسوب‌می‌گردد و جناح دیگر هیئت حاکمه که در ارگان‌های مختلف رژیم از قدرت زیاد برخوردار است، تضعیف موقعیت خود را تحمل نخواهد کرد. از این رو روشن است، که با مرگ خمینی تضادهای درونی هیئت حاکمه تشدید می‌شود و بحران حکومتی عمیق‌تر می‌گردد. تصور باطلی است اگر چنین پنداشته شود که مرگ خمینی می‌تواند منجر به تخفیف یا راه‌آزاد تضادها گردد.

چرا که رژیم‌مذهبی جمهوری اسلامی با تمام ماهیت ارتجاعی‌اش باقی مانده است. در چنین شرایطی نه تنها بی‌بودی در وضعیت مادی و معنوی توده مردم حاصل نخواهد شد بلکه سران رژیم برای حفظ موجودیت جمهوری اسلامی به تشدید سیاست‌اختناق و سرکوب‌رومی‌آوردند و وضعیت توده‌ها را بیش از پیش دشوارتر و غیر قابل تحمل‌تر خواهند ساخت. این امر قطعاً برداشته ناراضی‌توده‌ها را بر عراض و مبارزه توده‌ای علیه رژیم خواهد افزود. خلاصه کلام اینکه با مرگ خمینی بحران سیاسی تشدید خواهد شد.

این چشم‌انداز تشدید بحران اقتصادی و سیاسی، اوضاع‌ساز عظیم‌الطنی، شرایط عینی را برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی بیشتر فراهم خواهد ساخت. بنا بر این امر سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی همچنان بصورت امری میرم در برابر ما قرار گرفته است. این حقیقت که بحران اقتصادی و سیاسی هر چه بیشتر زمینه‌های عینی را برای سرنگونی رژیم فراهم می‌آورد، وظیفه‌ای فوری تر و عاجل‌تر را در برابر ما قرار می‌دهد. آن سازمان‌دهی مبارزات کارگران و زحمتکشان ایران است. واقعیت این است که هم‌اکنون نیز اکثریت عظیم توده‌های مردم ایران تحت تشدیدترین فشارهای مادی و معنوی قرار دارند و رژیم موجود برای آنها غیر قابل تحمل است. این یک حقیقت مسلم است. با این وجود و به رغم بحران‌های اقتصادی و سیاسی موجود، این نیز حقیقتی است که دامنه‌اعتماد جنبش توده‌ای بسیار محدود است. علت چیست؟ چگونه باید این حقیقت را تبیین کرد که دامنه‌اعتماد جنبش توده‌ای علیرغم فشاری حدوداً حصری که مردم با آن روبرو هستند محدود است؟ واقعیت این است که محدود بودن دامنه‌اعتماد جنبش و نیز محدود بودن اشکال مبارزه‌علنی و آشکار، بیش از آنکه به عامل عینی مربوط باشد به عوامل ذهنی مربوط می‌شود. از یکسو کارگران و زحمتکشان ایران از حداقل شکل و سازمان یا فتگی محروم‌اند و از سوی دیگر رژیم با دیکتاتوری عربیان و عنان گسیخته کوچکترین تجلی ناراضی‌توده را در نطفه سرکوب می‌کند. این خود نشان می‌دهد که به رغم وجود بحران انقلابی رژیم خود بخود سرنگون نمی‌گردد، مگر آنکه توده‌های متشکل آنرا سرنگون کنند. بنا بر این سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری یک حکومت انقلابی - دمکراتیک مستلزم تلاش برای متشکل ساختن و آگاه نمودن طبقه کارگر از یکسو و اختلاف‌میان طبقه کارگر و خرده‌بورژوازی دمکراتیک و انقلابی از سوی دیگر است که در مرحله کنونی انقلاب به انجام تحولات انقلابی - دمکراتیک و فدا می‌ریا لیستی در ایران ذی‌علاقه است. مسئله متشکل نمودن طبقه کارگر در عین حال مستلزم وحدت در صفوف کمونیست‌های ایران و ایجاد حزب کمونیست ایران است. چرا که مسئله متشکل ساختن طبقه کارگر تمرکز همه منابع،



استعدادهای و امکانات جنبش کمونیستی را در یک سازمان واحد و ولتاریائی مس طلبید. با درک این ضرورت بود که ما طی دو سال گذشته تلاش مجدداً نمودیم و برای وحدت در صفوف کمونیستهای ایران آفاقاً نمودیم و انرژی خود را قبل از همه بر روی امر وحدت در صفوف نیروهای طیفاً اقلیت متمرکز ساختیم که بعلمت توافق بر سر اساسی تریبسن مسائل برنامه‌ای و تاکتیکی امکان حصول وحدت بین آنها بیشتر بوده است. اما باید گفت که در این زمینه دست‌آوردهای ما بسیار محدود بوده است. نیروهای که خود را بصورت "هسته اقلیت" متشکل ساخته اند نه تمایلی به این وحدت‌نشان دادند و نه در نشستهای که ما از آنها دعوت بعمل آوردیم شرکت کردند. در زمینه امر وحدت با "شورا عالی" نیز هر چند گام‌های عملی در این جهت برداشته شد، اما چنین بنظر میرسد که گرایشاتی در درون این سازمان وجود دارند که چندان تمایلی به امر وحدت ندارند، با این وجود ما به تلاش خود برای وحدت ادامه داده‌ایم. از مسئله متشکل صفوف کارگران و وحدت کمونیستهای ایران که بگذریم، مسئله دیگری را نیز باید در نظر داشته باشیم و آن این حقیقت است که امر سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برقراری یک حکومت انقلابی - دمکراتیک در ایران مستلزم ائتلاف طبقه کارگر با خرده بورژوازی حکمران و انقلابی است. بدون انجام این امر طبقه کارگر نمی‌تواند انقلاب را در مرحله کنونی آن بفرجام برساند. با درک این حقیقت است که ما طی دو سال گذشته کوشیده‌ایم اتحاد عمل با سازمانهای انقلابی و دمکراتیک گسترش دهیم تا بدین طریق زمینه‌های مستحکم‌تری برای اتحاد همه نیروهای انقلابی و دمکراتیک برای سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری یک حکومت انقلابی - دمکراتیک فراهم آوریم. انجام این وظایف در عین حال نمیتوانست از مبارزه علیه رژیم و "لیبرالیسم" جدا باشد. متشکل شدن صفوف طبقه کارگر و وحدت در صفوف کمونیستهای ایران هیچگاه نمی‌تواند جدا از انفرادی رژیم در جنبش طبقه کارگر باشد. هر چند که سیاستهای اپورتونیستی و خیانت‌ناز رژیم‌های توده‌ای و اکثریتی یا حمایت از رژیم جمهوری اسلامی کاملاً در درون جنبش کارگری ایران افشاء شده است و این سیاستها رسوائی عظیمی برای طیف فریبست‌ها را آورد و ما این وجود افشاء و انفرادی آنها همواره یکی از وجوه اصلی سیاستهای سازمان ما بوده و خواهد بود. علاوه بر این در جنبش عمومی دمکراتیک خونه‌های سردم ایران، خطر "لیبرالیسم" همواره وجود داشته و خواهد داشت، افشاء و انفرادی "لیبرالها" و به طور کلی "لیبرالیسم" در صفوف جنبش دمکراتیک وجه دیگری از سیاستهای سازمان ما بوده و خواهد بود. امروزه اصلی‌ترین و مهم‌ترین خطر برای جنبش عمومی دمکراتیک ایران، سازمان

ما همین محسوب می‌شود که مناسبت‌ترین آنترنا تیا میریا لیسیم و بورژوازی داخلی برای کنترل و مهار جنبش توده‌ای در شرایط اعتلاء این جنبش محسوب می‌گردد. هر چند که ما هیت‌فند انقلابی این سازمان و تمایلات شدیداً ضد دمکراتیک و ارتجاعی آن بر بخش وسیعی از توده‌های مردم ایران روشن شده است، با این وجود از آنجا نیکه این سازمان با ادعای دروغین آزادیخواهی، در میان بخشهایی از مردم ایران دارای نفوذی باشد و علاوه بر این از حمایت بخشهایی از بورژوازی داخلی و بین‌المللی برخوردار است خطر عمده‌ای برای انقلاب ایران محسوب میشود چنانچه بقدرت برسد یک دیکتاتوریتام و تمام‌تروستی نظیر دیکتاتوریت رژیم شاه و جمهوری اسلامی را در ایران برقرار خواهد کرد. بر این مناسبات، افشاء هر چه گسترده‌تر این سازمان در میان توده‌های مردم، یکی از شرایط پیروزی انقلاب ایران محسوب میگردد. سازمان ما که طی چند سال گذشته یک لحظه از مبارزه علیه این سازمان و افشاء آن دست برداشته، طی دوران پس از نخستین کنفرانس سازمان، این سیاست را ادامه داده و در آینده نیز قطعاً باید آنرا ادامه دهد. این استراتژی مهم‌ترین سیاستهای ما در شرایطی که بحران ژرف‌تری گرد و شرايط عینی برای سرنگونی جمهوری اسلامی بیشتر فراهم می‌گردد، پس از این توضیحات اکنون ببینیم که طی دو سال گذشته، در زمینه مسائل تشکیلاتی چه کرده‌ایم؟ یا چه مسائلی رو برو بوده‌ایم؟ و در آینده چه باید کنیم؟

سازمان ما، در آستانه کنفرانس خرداد ماه سال ۶۶ با حداکثر بحران تمام دوران حیات خود رو برو گشته بود. انشعاباً خرداد ماه ۶۶ منجر به از هم گسیختگی تمام بخشهای تشکیلات گردید. همه تلاشهای ما قبل از برگزاری کنفرانس برای برگزاری یک نشست وسیع از همه نیروها و بخشهای تشکیلات با شکست رو برو گردید. پس از برگزاری کنفرانس مجدداً این تلاش را با دعوت از رفقای دیگر برای شرکت در کنفرانس از سر گرفتیم، اما باز هم به نتیجه‌ای نرسید. لذا ما علیرغم کمیت و توان محدود خویش بنا به احساس مسئولیتی که در قبال جنبش طبقه کارگر و سازمان داشتیم، وظیفه بازسازی تشکیلات و مبارزه با انحرافات که در گذشته منجر به انشعاب و تفرقه مکرر به سازمان شده بود، در برابر خود قرار دادیم. در زمینه بازسازی تشکیلات در حدودی که توان و امکانات ما اجازه می‌داد، تنها در محدوده معینی توانستیم برخی از آنها را احیاء نمائیم. فراتر از این از عهده و توان ما خارج بود.

ما پس از کنفرانس در حالیکه تمام ارگانهای سازمان از هم پاشیده بود، می‌بایستی با تعداد معدودی از رفقا فعالیت خود را آغاز کنیم. ما از حیث کارهای مجرب و سازماندهی در مضیق قرار داشتیم. در زمینه مالی و تدارکاتی وضعیت ما از

این هم وخیم‌تر بود. پس از گذشت دو سال از آن زمان اکنون باید گفت که ما حتی توان مالی و تدارکاتی برای انتشار نخستین شماره ارگان سازمان را پس از کنفرانس نداشتیم. مسئول کمیت خارج از کشور سابق سازمان، به تمام معنی کلیه امکانات مالی و تدارکاتی سازمان را به تاراج برده بود. اگر تلاش فداکارانه همه رفقای سازمان و کمکها و حمایتهای رفقای هوادار نبود، ما حتی قادر نبودیم یک گام به پیش برداریم. اما علیرغم تمام این مشکلات ما به وظیفه کمونیستی خود عمل کردیم و نه فقط در محدوده معینی بلکه بازسازی تشکیلات پرنا ختمیم بلکه مهمتر از آن، در جهت تثبیت سیاسی سازمان تلاش نمودیم. طی دو سال گذشته عمده‌ترین دست‌آوردهای ما یک دست‌آورد سیاسی بود. انشعاباً تکرار، بطه شدیداً با اعتبار سیاسی سازمان وارد آورده بود. اعتماد به سازمان حتی در صفوف هواداران تا حدود زیادی از بین رفته بود. ما می‌بایستی تلاش کنیم تا مجدداً این اعتماد سیاسی را کسب نمائیم. ما در این زمینه تا حدودی موفق شدیم و سازمان مجدداً از نظر سیاسی تثبیت گردید، اما هنوز با عدم تلاش تشکیلاتی تا اعتبار سیاسی گذشته سازمان کاملاً احیاء گردید. در زمینه مناسبات تشکیلاتی که در گذشته یکی از مسائل بحران‌زای سازمان بوده، ما تلاش مجدداً برای برقراری مناسبات و وضوابط کمونیستی در تشکیلات و اجرای اصل سانترالیسم دمکراتیک مبذول داشتیم و در آینده نیز استحکام هر چه بیشتر یک چنین مناسباتی باید در سر لوجه فعالیت‌های مربوط به زندگی درون تشکیلاتی ما قرار بگیرد. اما علیرغم تمام این موفقیت‌ها که تشکیلات ما طی دو سال گذشته داشته است، باید گفت که ما در انجام عمده‌ترین وظیفه خود که جهت‌گیری برای ایجاد یک تشکیلات مستحکم در میان کارگران بوده است، موفق نبوده‌ایم. این مسئله‌ای بسیار مهم و جدی برای تشکیلات ما است که باید آنرا ریشه‌یابی کنیم و راه حلی برای آن ارائه دهیم، چرا که موجودیت تمام تشکیلات ما وابسته به حل این مسئله است. این عدم موفقیت قبل از هر چیز ناشی از ذهنی‌گری مغرورانه ما بوده است. پس از کنفرانس خرداد ۶۶، ما ساده‌انگارانه و متوهم به توان خود، برنامه‌های خود را پیش رویمان قرار دادیم که فاقد حداقل ملزومات و پیش شرطهای عملی ساختن آن بودیم. بدیهی است که بقای سبک‌کار گذشته نیز تا ثیرات خود را در عرصه کار سازمانی ما برجای گذاشته است. ما در حالیکه در عرصه سیاسی، سبک‌کار و شیوه فعالیت خود را بطور عمده اصلاح کرده‌ایم، اما در عرصه سازماندهی عمدتاً سبک‌کار گذشته را ادامه دادیم که ریشه اصلی آن نیز، همین ذهنی‌گری بوده است. نتیجه اینکه: اگر ما تمام نیرویمان را حول تصمیمات کمیت اجرائی متمرکز می‌نمودیم، باز قادر نبودیم این مصوبات را در اجرا نمودیم.

گزارش سیاسی و تشکیلاتی ...

نظر عملی سازیم. اما با بدان معنی نعودا گرما حاصل
 سیکار گذشته نبودیم، اگر برای رسیدن به آنچه
 ضروری و مطلوب است، نقطه آغاز را بروا قعیات و
 توان واقعی مان استوار می کردیم، اگر انرژی
 خود را بخش بخش نمی کردیم، در برابر خود وظایف متعدد
 قرار نمی دادیم و ارگانهای متعدد را ایجاد نمی کردیم،
 امروز می توانستیم از حداقلهای لازم در این زمینه
 برخوردار باشیم. لذا کمیته اجرایی در این زمینه

از خود انتقاد می کند و بر این اعتقاد است که حل
 عمده ترین وظیفه ما زمان ما در مقطع کنونی یعنی
 جهت گیری بسوی ایجاد یک تشکیلات مستحکم در
 میان کارگران مستلزم اختصاص همه امکانات و
 نیروهای ما زمان به این امر است. از آنجائیکه
 این مسئله مهم ترین مسئله مربوط به حیاتیات
 تشکیلات ما محسوب می گردد و از آنجائیکه نیرو و
 امکانات ما محدود است، لاجرم ضروریست که حتی به
 بهای انحلال برخی ارگانهای موجود، همه نیروها
 و امکانات ما زمان را در خدمت تحقق این وظیفه
 قرار دهیم. بدون سازماندهی طبقه کارگران نجام
 هیچیک از وظایف ما امکان پذیر نیست.